

غزلی از مولانا

نوروز بمانید که ایام شما بید

آغاز شما بید و سرانجام شما بید
آن صبح نخستین بهاری که ز شادی می آورد از چلچله پیغام ، شما بید

آن دشت طراوت زده، آن جنگل هوشیار،
آن گنبد گرداننده آرام، شما بید

خورشید گر از بام فلک عشق فشاند
خورشید شما ، عشق شما، بام شما بید

نوروز که نسال کجا غیر شما بود
اسطوره جمشید و جم و جام شما بید

عشق از نفس گرم شما تازه کند جان
افسانه بهرام و گل اندام شما بید

هم آینه مهر و هم آتشکده عشق
هم صاعقه خشم بهنگام، شما بید

امروز اگر می چمد ابلیس غمی نیست
در فن کمین حوصله دام ، شما بید

گیرم که سحر رفته و شب دور و دراز است
در کوچه خاموش زمان گام، شما بید
ایام ز دیدار شما بید مبارک
نوروز بمانید که ایام، شما بید